الله الله
فی اصحابی

**مولف:
شیخ الاسلام ابن تیمیه**/

**مترجم:
عبدالمتین**

|  |  |
| --- | --- |
| **عنوان کتاب:**  | الله الله فی اصحابی |
| **عنوان اصلی:** | الله الله في أصحابي |
| **مؤلف:** | شیخ الاسلام ابن تیمیه/ |
| **مترجم:** | عبدالمتین |
| **موضوع:** | بررسی مسائل و روابط میان اهل بیت و صحابه |
| **نوبت انتشار:**  | اول (دیجیتال)  |
| **تاریخ انتشار:**  | تیر (سرطان) 1395 شمسی، شوال 1437 هجری |
| **منبع:**  | IslamTape.com |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.****www.aqeedeh.com** |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** |
| www.mowahedin.comwww.videofarsi.comwww.zekr.tvwww.mowahed.com |  | www.aqeedeh.comwww.islamtxt.com[www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)www.sadaislam.com |
|  |
| contact@mowahedin.com |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[فهرست مطالب ‌أ](#_Toc448737449)

[الله الله فی اصحابی 1](#_Toc448737450)

[مراتب و درجات اصحاب رسول الله **ج** 2](#_Toc448737451)

[خصوصیات ویژه و ممتاز ابوبکر صدیق 5](#_Toc448737452)

[اسلام عمرو بن عاص و جریان نفاق 7](#_Toc448737453)

[آیا ابوبکر و عمر**ب** منافقی را در کار حکومتی بکار گماشتند؟ 9](#_Toc448737454)

[آیا گناه، اعمال خوب را نابود و ایمان را زایل میگرداند؟ 12](#_Toc448737455)

[اهل سنت به عصمت غیر انبیاء قائل نیستند 15](#_Toc448737456)

[اجتهاد 16](#_Toc448737457)

[آیا معاویه ادعای خلافت داشته است؟ 20](#_Toc448737458)

[حدیث عمار 23](#_Toc448737459)

[تقسیم‌بندی مربوط به اهل بغی 24](#_Toc448737460)

[آیا با قاتل عمار باید جنگید؟ 26](#_Toc448737461)

[عقیدهی قاعدین در جنگ و همراهی نکردن گروههای متخاصم 27](#_Toc448737462)

الله الله فی اصحابی

سؤال: وظیفه­ی ما در مقابل کسی که معاویه**س** را لعن می­کند، چه می‌باشد؟ آیا پیامبر **ج** فرموده است: هرگاه دو خلیفه با هم جنگیدند، یکی از آن­ها ملعون است؟ «اذا اقتتل خليفتان فاحدهما ملعون» آیا عمار را لشکر باغی به قتل رسانده و قاتل آن نیز لشکر معاویه بوده است؟ آیا حجاج بن یوسف شخص شریفی از اهل بیت را کشته است؟

جواب: الحمد لله. ائمه در این مورد اتفاق دارند که اگر کسی، یک نفر از اصحاب رسول الله **ج**، همچون معاویه پسر ابوسفیان، عمرو بن عاص و امثال آن­ها و یا افضل­تر از ایشان، همانند ابوموسی اشعری و ابو هریره و همچنین کسانی­که فضیلت­شان بیشتر است، مانند طلحه، زبیر، عثمان، علی بن ابی طالب یا ابوبکر صدیق و عمار و یا عایشه ام المؤمنین**ش** و دیگر اصحاب رسول الله **ج** را مورد طعن قرار دهد، مستحق شدیدترین مجازات می­باشد. علماء نزاع­شان بر این است که آیا چنین فردی کشته شود یا به کمتر از قتل مورد عقوبت قرار گیرد؟ چنان­که در جای دیگر آن را به صورت گسترده­تری شرح داده­ایم. در صحیحین از ابو سعید خدری روایت شده که رسول الله **ج** فرمودند: «لَا تَسُبُّوا أَصْحَابِي فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ أَنْفَقَ مِثْلَ أُحُدٍ ذَهَبًا مَا أَدْرَكَ مُدَّ أَحَدِهِمْ وَلَا نَصِيفَهُ»:[[1]](#footnote-1) «به اصحاب من ناسزا مگویید، سوگند به کسی که جانم در دست اوست اگر یکی از شما به اندازه­ی کوه احد طلا انفاق کند به یک مد (مشت) یا نصف آن مقدار که اصحاب من انفاق کرده­اند، نمی­رسد.» و این در حالی است که لعنت کردن از ناسزاگویی مهم‌تر است. چنان­که در صحیح بخاری آمده است که رسول الله **ج** فرمود: «لعن الـمؤمن كقتله»:[[2]](#footnote-2) «لعن مؤمن چون کشتن اوست.»

مراتب و درجات اصحاب رسول الله **ج**

اصحاب رسول الله **ج** برگزیدۀ مؤمنان هستند چنان­که در حدیث صحیح ثابت است که فرمود: «خَيْرُ أُمَّتِي الْقَرْنُ الَّذِينَ بُعِثْتُ فِيهِمْ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ»:[[3]](#footnote-3) «بهترین­های امت من در دوره­ای قرار دارند که من در آن مبعوث شده­ام، سپس کسانی که به دنبال آن­ها می­آیند و بعد از ایشان کسانی دیگر که به دنبال آن­ها خواهند آمد.» بهترین افراد در تمام زمان­ها، دوران اصحاب، تابعین و تابع تابعین می­باشد. هرکس پیامبر را دیده و در همان حال به او ایمان داشته است، به همان اندازهِ مصاحبت، از رتبۀ صحابی بودن برخوردار است. چنان­که در حدیث صحیح از رسول الله **ج** ثابت است که فرموده: «يغزو جيش، فيقول، هل لكم من صحب رسول الله؟ فيقولون: نعم. فيفتح لهم. ثم يغزو جيش فيقول: هل فيكم من رأي رسول الله؟ فيقولون: نعم. فيفتح لهم. ذكر الطبقة الثالثة»:[[4]](#footnote-4) «لشکر مؤمنان جهاد می­کند. به آنها می­گویند: آیا در میان شما کسی هست که صحابی رسول الله **ج** باشد؟ جواب می­دهند: بله. سپس فاتح خواهند شد. بعد لشکر مؤمنان به جهاد می­پردازد. می­گویند: آیا در میان شما کسی هست که رسول الله **ج** را دیده باشد؟ جواب می‌دهند: آری. پس دوباره پیروز خواهند شد و در ادامه به ذکر طبقه سوم می­پردازد.» بنابراین ضمن این­که حکم را به صحابی بودن نسبت داده است به دیدار و رؤیت نیز منوط کرده است. از آن­جا که لفظ صحابی، لفظی است که در آن عموم و خصوص وجود دارد، به همان خاطر افراد در یک مرتبه از صحابی بودن قرار ندارند. مرتبه­ای که عشره مبشره واجد آنند، دیگران فاقد آن مرتبۀ صحابی بوده­اند. چنان­که در جریان ناراحتی و نزاعی که میان خالد بن ولید و عبدالرحمن بن عوف پیش آمد، رسول الله **ج** خطاب به خالد فرمود: «يا خالد لَا تَسُبُّوا أَصْحَابِي فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ أَنْفَقَ مِثْلَ أُحُدٍ ذَهَبًا مَا أَدْرَكَ مُدَّ أَحَدِهِمْ وَلَا نَصِيفَهُ»[[5]](#footnote-5) «ای خالد به اصحاب من ناسزا مگویید، سوگند به کسی که جانم در دست اوست اگر یکی از شما به اندازه­ی کوه احد طلا انفاق کند به یک مد (مشت) یا نصف آن مقدار که اصحاب من انفاق کرد­اند، نمی­رسد.» چون عبدالرحمن بن عوف و امثال ایشان از جمله کسانی هستند که در آغاز بر دیگران سبقت جستند و از جملۀ افرادی هستند که قبل از فتح حدیبیه انفاق کرده­اند؛ خالد بن ولید و افرادی چون او بعد از فتح حدیبیه تسلیم شدند، ایمان آوردند، انفاق کردند و جهاد نمودند. بنابراین در یک درجه نیستند. همچنان­که قرآن می­فرماید: **﴿**لَا يَسۡتَوِي مِنكُم مَّنۡ أَنفَقَ مِن قَبۡلِ ٱلۡفَتۡحِ وَقَٰتَلَۚ أُوْلَٰٓئِكَ أَعۡظَمُ دَرَجَةٗ مِّنَ ٱلَّذِينَ أَنفَقُواْ مِنۢ بَعۡدُ وَقَٰتَلُواْۚ وَكُلّٗا وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلۡحُسۡنَىٰۚ**﴾** [الحديد: 10] «کسانی از شما که پیش از فتح از اموال خود بخشیده­اند و در راه خدا جنگیده­اند، با دیگران برابر و یکسان نیستند. آنان درجه و مقام­شان فراتر و برتر از درجه و مقام کسانی است که بعد از فتح بذل و بخشش نموده و جنگیده­اند. و خداوند به همه وعده­ی نیکو داده است.» منظور از فتح، صلح حدیبیه است که رسول الله **ج** زیر درختی در همان محل با اصحابش پیمان بست و آن­ها که با رسول الله **ج** در آن مکان بیعت کردند بیش از 1400 نفر بودند و همان­ها فاتحان خیبر شدند. در حدیث صحیح آمده است که پیامبر **ج** فرمود: «لَا يَدْخُلُ النَّارَ أَحَدٌ مِمَّنْ بَايَعَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ»:[[6]](#footnote-6) «هیچ‌کدام از آن­هایی که در زیر آن درخت بیعت کردند وارد جهنم نمی‌شوند.» سوره­ی فتح که این آیه در آن قرار دارد قبل از فتح مکه حتی قبل از این­که رسول الله **ج** عمره را به جای آورد، نازل شده است و حال آن­که رسول الله **ج** با اصحابش در صلح حدیبیه که سال ششم هجری بود زیر آن درخت، بیعت بستند و در آن سال، صلح مشهور به صلح حدیبیه را با مشرکین منعقد نمودند، که به واسطۀ آن صلح، فتوحاتی که جز الله نمی‌دانست، برای مسلمین پیش آمد، علی­رغم این­که جمعی از مسلمین نسبت به آن صلح، کراهت داشتند و به عاقبت پسندیدۀ آن واقف نبودند تا جایی که سهیل بن حنیف می­گوید: ای مردم آرای خویش را مورد اتهام قرار دهید، در روز حدیبیه با مشرکین قرارداد صلح امضاء شد ابوجندل را دیدم که به مسلمین پناه آورد[[7]](#footnote-7) . اگر می‌توانستم در آن روز امر رسول الله **ج** را قبول نکنم، رد می­کردم. که این جریان را بخاری و دیگران روایت کرده­اند. در سال بعد از صلح حدیبیه رسول اکرم **ج** همراه مؤمنانی که با او خارج شده بودند، برای حج عمره وارد مکه گردیدند. در آن هنگام اهل مکه با مشرکان بودند. در سال هشتم، در ماه رمضان مکه فتح شد و حال آن­که در سورۀ فتح، الله تعالی می­فرماید: ﴿لَتَدۡخُلُنَّ ٱلۡمَسۡجِدَ ٱلۡحَرَامَ إِن شَآءَ ٱللَّهُ ءَامِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُءُوسَكُمۡ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَۖ فَعَلِمَ مَا لَمۡ تَعۡلَمُواْ فَجَعَلَ مِن دُونِ ذَٰلِكَ فَتۡحٗا قَرِيبًا٢٧﴾ [الفتح: 27] «به خواست خدا همۀ شما در امن و امان و سرتراشیده، مو کوتاه کرده و بدون ترس، داخل مسجد الحرام خواهید شد. ولی خداوند چیزهایی را می­دانست که شما نمی­دانستید. و به همین جهت فتح نزدیکی (که صلح حدیبیه است) را پیش آورد».

سورۀ فتح به آن­ها وعده می­دهد که با حالت امن وارد مکه می­شوند و وعده­اش را در سال بعد تحقق بخشید و در این مورد آیۀ 194 سورۀ بقره نازل گردید که می‌فرماید: **﴿**ٱلشَّهۡرُ ٱلۡحَرَامُ بِٱلشَّهۡرِ ٱلۡحَرَامِ وَٱلۡحُرُمَٰتُ قِصَاصٞۚ**﴾** [البقرة: 194] «ماه حرام در مقابل ماه حرام است و (شکستن) مقدسات دارای قصاص است». این­ها همگی قبل از فتح مکه بود، بنابراین کسی که خیال کند سوره­ی فتح بعد از فتح مکه نازل شده است، دچار اشتباه آشکاری گشته است. در هر حال هدف این است که آن­هایی که قبل از فتح مصاحب و همدم پیامبر بودند استحقاق فضیلت بیشتری دارند تا جایی که به خالد بن ولید فرمود: «لاتسبوا اصحابى». چون آن­ها قبل از این‌که خالد و امثال او صحابه شوند، اصحاب رسول الله **ج** بودند.

خصوصیات ویژه و ممتاز ابوبکر صدیق

ابوبکر صدیق **س** در مزیت ویژه­ای از صحابه بودن قرار دارد که او را در بین تمام آن­ها خصوصیت خاصی بخشیده است. در حدیث صحیحی که بخاری از ابودرداء روایت کرده، آمده است: «یک بار بین ابوبکر و عمر سخنی رد و بدل شد که موجب رنجش عمر گردید. ابوبکر از عمر خواست برایش طلب بخشش کند و او را عفو نماید اما عمر امتناع کرد. ابوبکر به خدمت رسول الله **ج** رسید و جریان را برایش بازگو نمود. پس از این جریان، عمر پشیمان شد و به دنبال او به راه افتاد. او را در خانه نیافت؛ گفتند: هم اکنون نزد رسول الله **ج** است. هنگامی که به حضور رسید، رسول الله **ج** او را گرفت و به خاطر ابوبکر از او خشمگین گشت و گفت: «إِنَّ اللَّهَ بَعَثَنِي إِلَيْكُمْ فَقُلْتُمْ كَذَبْتَ وَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: صَدَقَ، وَوَاسَانِي بِنَفْسِهِ وَمَالِهِ، فَهَلْ أَنْتُمْ تَارِكُوا لِي صَاحِبِي»؟ مَرَّتَيْنِ، فَمَا أُوذِيَ بَعْدَهَا»: «همانا خداوند مرا به سوی شما مبعوث کرد. شما مرا تکذیب کردید و ابوبکر مرا تصدیق کرد و با جان و مالش، مرا همراهی نمود. آیا دوستم را برایم می­گذارید»؟ و این جمله را دو بار تکرار نمود. از این به بعد مرا اذیت نکنید.» در این­جا صحابی بودن را خاص ابوبکر نموده است، چنان­که قرآن خاص او قرار داده است که این رتبه صحابی بودن را دیگران ندارند. ﴿ثَانِيَ ٱثۡنَيۡنِ إِذۡ هُمَا فِي ٱلۡغَارِ إِذۡ يَقُولُ لِصَٰحِبِهِۦ لَا تَحۡزَنۡ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَنَا﴾ [التوبة: 40] «در حالی که (دو نفر بیش نبودند و) او دومین نفر بود (و تنها یک نفر به همراه داشت که رفیق دلسوزش ابوبکر بود) هنگامی که آن دو در غار (ثور جای گزیدند و در آن سه روز) ماندند (ابوبکر ترسید که از سوی قریشیان به جان پیامبر گزندی رسد) در این هنگام پیامبر خطاب به رفیقش گفت: غم مخور خدا با ماست». و در صحیحین از ابو سعید روایت است که رسول الله **ج** فرمود: «ان عبدا خيره بين الدنيا والآخره، فاختار ذلك العبد ما عند الله فبكي ابوبكر، فقال: بل نفديك بانفسنا واموالنا»:[[8]](#footnote-8) «الله تعالی بنده­ای را در بین زندگی دنیا و حیات اخروی مخیر کرد اما او آنچه را نزد الله است، برگزید. بعد از این فرمایش رسول الله، ابوبکر گریست و در همان حال می­فرمود: جان و مال­مان فدای تو باد». در ادامه ابو سعید می­فرماید: از این فرموده­ی رسول الله **ج**، مردم تعجب کردند که الله بنده­ای را در بین دنیا و آخرت مخیر کرد (تعجب مردم از گریه­ی ابوبکر بود) در حالی که ابوبکر از ما آگاه­تر بود و مقصود رسول الله **ج** را فهمید که آن انتخاب­گر، رسول الله **ج** است. و باز رسول الله **ج** فرمودند: «إنّ أمنّ الناس علينا في صحبته وذات يده ابوبكر ولو كنت متخذا من أهل الارض خليلاً لاتخذت ابابكر خليلا ولكن اخي وصاحبي، سدوا كلّ خوفة في المسجد إلا خوفة ابي بكر»: «در بین مردم از مصاحبت و دست و زبان ابوبکر بیشتر از همه احساس امنیت می­کنم و اگر می­شد من از اهل زمین خلیلی را برگزینم ابوبکر را خلیل خود می­نمودم اما او برادر و یار من است؛ هر دری را که به مسجد باز می­شود، ببندید تنها در ابوبکر را باز بگذارید.» و این احادیث به اتفاق دانشمندان عالم به گفتار، کردار و احوال رسول الله **ج**، از صحیح­ترین احادیثند. هدف این است که در لفظ صحابی بودن عموم و خصوص نهفته است. صحابی، به صورت عام، شامل تمام کسانی است که در حال ایمان، رسول الله **ج** را دیده باشد و فرق نمی­کند یک سال، یا یک ماه و یا ساعتی بوده باشد.

اسلام عمرو بن عاص و جریان نفاق

معاویه، عمرو بن عاص و امثال ایشان مؤمنین هستند. هیچ فردی از سلف صالح، آنها را متهم به نفاق ننموده است. در صحیح مسلم آمده است: آن هنگام که عمرو بن عاص به خدمت رسول الله **ج** رسید شرط بیعتش را این قرار داد: «علي أن يغفر لي ما تقدم من ذنبي» [هر گناهی تا کنون کرده­ام بخشیده شود.] رسول الله **ج** به او فرمود: «يا عمرو: اما علمت ان الاسلام يهدم ما كان قبله» «ومعلوم ان الاسلام الهادم هو اسلام المؤمنين، لا اسلام المنافقين». «ای عمرو آیا نمی­دانی که اسلام آنچه را قبل از خودش باشد، محو می­کند.» [و معلوم است که اسلام نابودکنندۀ گناهان اهل ایمان است نه اسلام منافقین.] همچنین عمرو بن عاص و امثال وی از جمله کسانی بودند که به میل و رغبت خویش اسلام را پذیرفتند. در بین مهاجرین، منافق وجود نداشت؛ بلکه نفاق در بین بعضی از افراد انصار موجود بود. علتش این بود که انصار، اهل مدینه بودند، هنگامی که اشراف و بزرگان قبایل و اکثریت مردم مسلمان شدند بعضی به قصد نفاق و به علت محتاج بودن در زندگی با مسلمانان و ظهور قدرت اسلام، در بین ملت­شان اظهار اسلام کردند. اما اهل مکه، اشراف، بزرگان و اکثریت مردم کافر بودند و به جز آن­هایی که در ظاهر و باطن مؤمن بودند، هیچ فرد دیگری اظهار ایمان ننمود؛ چون هرکس ایمانش را آشکار می­کرد، مورد اذیت و آزار مشرکان قرار می­گرفت. پس آن هنگام که رسول الله **ج** به مدینه هجرت نمود اکثریت مؤمنان با او هجرت کردند و مشرکان مانع هجرت بعضی از آن­ها شدند، چنان­که مردانی از بنی مخزوم، ولید پسر مغیره، برادر پدر و مادری خالد و برادر مادری ابوجهل را از هجرت ممانعت کردند، به همین مناسبت پیامبر برای این دسته قنوت می­خواند و در قنوتش می­فرمود: «اللَّهُمَّ أَنْجِ الْوَلِيدَ بْنَ الْوَلِيدِ وَسَلَمَةَ بْنَ هِشَامٍ وَعَيَّاشَ بْنَ أَبِي رَبِيعَةَ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنْ الْمُؤْمِنِينَ»: «بار الها ولید پسر ولید و سلمه پسر هشام و عیاش پسر ابی ربیعه و بقیۀ مومنان ضعیف را نجات بده.» «اللَّهُمَّ اشْدُدْ وَطْأَتَكَ عَلَى مُضَرَ وَاجْعَلْهَا عَلَيْهِمْ كَسِنِي يُوسُفَ»: «بار الها سخت­گیریت را بر قبیله­ی مضر بیفزای و آن­ها را دچار قحطی و خشکسالی گردان چون سال­هایی که بر مردم مصر در زمان یوسف÷ گذشت».

مهاجرین از اول تا آخر کارشان، فردی یافت نمی­شود که متهم به نفاق باشد بلکه همۀ آن­ها مؤمن هستند و شهادت به ایمان­شان داده شده است و لعن مؤمن چون کشتن اوست.

آیا ابوبکر و عمر**ب** منافقی را در کار حکومتی بکار گماشتند؟

اما معاویه پسر ابوسفیان**ب** و امثال او از آزادشدگانی هستند که بعد از فتح مکه مسلمان شدند و عکرمه پسر ابوجهل، حارث پسر هشام، سهیل پسر عمرو، صفوان پسر امیه، ابوسفیان پسر حارث نوه عبدالمطلب و کسانی غیر از آن­ها که به اتفاق مسلمین، مسلمان شدن­شان بسیار عالی بود، از آن جمله­اند. که بعد از آن احدی از آن­ها متهم به نفاق نگردید.

رسول الله ج مأموریت کتابت وحی را به معاویه پسر ابوسفیان **ب** داد و در موردش فرمود: «اللهم علّمه الكتاب والحساب وقه العذاب»:[[9]](#footnote-9) «بار الها به او کتاب و حساب بیاموز و از عذاب محفوظش بدار.» یزید پسر ابوسفیان برادر معاویه از او بهتر و افضل­ می­باشد. او یکی از فرماندهانی است که ابوبکر صدیق **س** در جریان فتح شام به کار گمارد و او را به وصیتی معروف سفارش نمود. ابوبکر راه می­رفت و یزید سوار بر اسب بود. در آن حال گفت: ای خلیفۀ رسول خدا یا تو نیز سوار می­شوی و یا من هم پیاده می­گردم. ابوبکر گفت: نه من سوار می­شوم و نه تو پیاده می­گردی بلکه من می­خواهم با برداشتن گام­هایی در راه خدا، مأجور گردم. عمرو بن عاص یکی دیگر از فرماندهان و سومی شرحبیل پسر حسنه و چهارمی که سمت فرماندهی کل را هم داشت خالد بن ولید بود که عمر او را عزل و فرماندهی را به ابوعبیده عامر پسر جراح سپرد، همان کسی که در حدیث صحیح از پیامبر روایت شده که او امین این امت است. شام به فرماندهی او و عراق نیز به فرماندهی سعد پسر وقاص فتح گردید.

هنگامی که در خلافت عمر **س**، یزید پسر ابوسفیان **ب** وفات نمود، برادرش معاویه را به جای او به کار گمارد. عمر **س** تیزبین­ترین مردم و آگاه­ترین آن­ها به احوال مردمان و پایدارترین و عالم­ترین­شان به حق بود تا جایی که علی بن ابی طالب **س** در موردش می­گفت: ما همواره می­گفتیم که گویا اطمینان و آرامش بر زبان عمر جاری گشته است و رسول الله **ج** در موردش فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ الْحَقَّ عَلَى لِسَانِ عُمَرَ وَقَلْبِهِ»: «همانا الله جل جلاله حق را بر قلب و زبان عمر قرار داده است.» و همچنین فرموده است: «لو لكم ابعث فيكم لبعث فيكم عمر»[[10]](#footnote-10): «اگر من در میان شما مبعوث نمی­شدم، عمر در بین شما مبعوث به رسالت می­شد».

عبدالله بن عمر**ب** می­گوید: نشنیده­ام که عمر بگوید نظر من بدانگونه است جز این­که به همان­گونه که نظر داده بود حاصل می­گشت. رسول الله به او فرمود: «مَا لَقِيَكَ الشَّيْطَانُ قَطُّ سَالِكًا فَجًّا إِلَّا سَلَكَ فَجًّا غَيْرَ فَجِّكَ»: «نشد که شیطان تو را در حین عبور از گذری ببیند جز این­که برای عبور خویش گذرگاهی دیگر برگزیند.» نه ابوبکر و نه عمر هیچ وقت منافقی را بر امور مردم به کار نگماردند و هیچ­کدام از آن دو اقوام و نزدیکان خویش را برای امورات مردمی استفاده نکردند و هرگز در راه خدا سرزنش سرزنش کنندگان نتوانست آن­ها را باز دارد بلکه هنگامی که با اهل ارتداد جنگیدند و آن­ها را به اسلام برگرداندند، آن­ها را از سوار اسب و حمل سلاح بازداشتند تا این­که صحت توبه­ی آن­ها آشکار گردد. عمر **س** به سعد بن وقاص **س** که امیر عراق بود، فرمود: هیچ­کدام از آن­ها را به سرپرستی امورات مردم مگمار و در امورات جنگی با آن­ها مشورت مکن. در حالی که در بین آن­ها فرماندهان بزرگی چون طلیحه­ی اسدی، اقرع بن حابس، عیینه بن حصن، اشعث بن قیس کندی و امثال آن­ها بودند ولی چون ابوبکر و عمر **ب** از ایشان به خاطر نفاق بیمناک بودند، امورات مسلمین را به آن­ها واگذار نکردند. اگر عمرو بن عاص و معاویه بن ابوسفیان و امثال آن­ها از جمله کسانی بودند که از نفاقشان می­ترسیدند، ولایت امور مسلمین را به آن­ها نمی­سپردند. جدای از این، عمرو بن عاص کسی بود که نبی اکرم **ج** در غزوه­ی ذات السلاسل فرماندهی را به وی سپرد و پیامبر هرگز منافقی را بر مسلمین به کار نمی­گمارد. رسول الله **ج** ابوسفیان بن حرب پدر معاویه را بر نجران به کار گمارد و این امر هنگام وفات رسول الله **ج** نیز بر دوام بود. آری رسول الله **ج** وفات یافت در حالی که ابوسفیان نائب او بود و حال آنکه جملگی مؤمنان اتفاق دارند که اسلام معاویه از اسلام پدرش بهتر بود. پس چگونه ممکن است این­ها منافق باشند در حالی که رسول الله **ج** در امور مربوط به مسلمانان در علم و عمل به آن­ها اطمینان و اعتماد نماید؟!

معلوم است که معاویه و عمرو بن عاص و غیر آن­ها در بین­شان فتنه‌هایی واقع گشته است اما علی­رغم این مسائل، هیچ­کدام از دوستان و هیچ­کدام از دشمنان­شان چه آن­ها که در حال جنگ بودند و چه آن­ها که در بین­شان جنگ حاکم نبود، آن­ها را متهم به دروغ بستن به رسول الله **ج** نکرده­اند. بلکه همه­ی دانشمندان اسلامی از صحابه و تابعین و بعد از آن­ها نیز بر راست­گویی و صداقت­شان نسبت به رسول الله **ج** اتفاق دارند و در روایت و اخبار رسول الله **ج** از آن­ها، امین هستند، در حالی که اگر منافق چیزی را از رسول الله **ج** نقل کند، قابل اعتماد نیست؛ بلکه کذاب است و بر رسول الله **ج** دروغ بسته است. حال که مؤمن هستند و الله و رسولش را دوست دارند، هرکس آن­ها را لعن کند، الله و رسولش را معصیت و نافرمانی کرده است.

آیا گناه، اعمال خوب را نابود و ایمان را زایل می­گرداند؟

در صحیح بخاری ثبت است که معنایش بدین­گونه است: مردی لقبش الاغ بود، این مرد شراب­خوار بود و هر وقت شراب می­خورد او را به حضور رسول الله **ج** می­آوردند و حد شراب­خوار را بر او جاری می­کردند، یکبار که او را به حضورش آوردند، نفری از حاضرین گفت: خدا او را لعنت کند چقدر او را به حضور رسول الله **ج** می­آورند؟ رسول الله **ج** فرمود: «لا تَلْعَنُوهُ، فَوَاللَّهِ مَا عَلِمْتُ إِنَّهُ يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ»: «او را لعنت نکنید. بخدا سوگند تا جایی که من می­دانم او خدا و رسولش را دوست دارد.» و این امر وظیفه­ی هر مؤمنی است. و اگر کسی الله و رسولش را دوست نداشته باشد، مؤمن نیست. هرچند در اصل ایمان و آنچه داخل در ایمان است دوستی و محبت الله و رسولش در دل افراد با هم متفاوت است و همین امر موجب تفاوت در رتبه­ی ایمان می­گردد. با این حال می­بینیم که رسول الله **ج** شراب، سازندۀ آن، آن­که برایش ساخته می­شود، کسی که آن را می­خورد، آن­که شراب را در مجلس می­گرداند، آن­که حامل شراب است، آن­که برایش حمل می­کند و آن­که بهایش را می­ستاند همگی را به عام، لعن فرموده است در حالی که از لعن این فرد معین، نهی می­نماید. علت آن واضح است؛ چون لعنت از باب تهدید است و به عموم آن حکم می­شود اما در مورد شخص معین چه بسا به واسطۀ توبۀ صحیح یا حسنات محو کنندۀ گناه و مصائب و گرفتاری­هایی که کفارۀ گناهانند و یا شفاعتی که مورد قبول رب عالمیان قرار گیرد یا اسباب دیگری که ضررش عذاب را از گناه­کار دور می­کند، تهدید ناشی از لعنت از آن فرد معین رفع گردد و این در مورد شخصی است که گناهش محقق است.

در همین رابطه حاطب بن ابی بلتعه را می­بینیم که مرتکب آن عمل ناشایست گردید و در حق فرمانده و صاحب امرش بدی کرد چنان­که در صحیح ثابت است که غلامش گفت: «يا رسول الله، ليدخل حاطب بن ابي بلتعة النار»: «ای رسول خدا حاطب به آتش در خواهد افتاد.» رسول الله **ج** فرمود: «كذّبت، انّه شهد بدراً و الحديبية»: «دروغ می­گویی. او در غزوه­ی بدر و حدیبیه حضور داشت.»

در حدیث صحیح آمده است که علی بن ابی طالب**س** گفت: رسول الله او و زبیر بن عوام را فرستاد و به آن دو گفت: به روضه­ی خاخ بروید؛ (زنی به نام) ظعینه در آن­جاست و حامل نامه­ای استإ أن نامه را اؤ او بگیرید. علی**س** می­گوید: به راه افتادیم و اسبان را به سختی می­راندیم تا به ظعینه رسیدیم. گفتیم نامه کجاست؟ گفت: نامه­ای ندارم. به او گفتیم: یا نامه را تحویل می‌دهی یا لباس­هایت را در می­آوریم. نامه را که در زیر موهای سرش پنهان کرده بود، خارج کرد، ما آن را خدمت رسول الله **ج** آوردیم. آن نوشته­ای بود که حاطب برای بعضی از مشرکان در مکه نوشته بود و آن­ها را از بعضی اسرار پیامبر **ج** آگاه کرده بود. پیامبر **ج** فرمود: ای حاطب این چیست؟ جواب داد: والله یا رسول الله این کار را به خاطر ارتداد از دینم انجام نداده‌ام و به خاطر رضایت به کفر بعد از اسلام نبوده است، بلکه من در بین قریش مردی بی کس و کارم و آن را به خاطر خودم انجام نداده­ام؛ بقیه­ی مسلمین دارای فامیل­ها و کسانی از خویشاوندان هستند که خانواده­هایشان را در مکه حمایت می­کنند و با این کار خواستم در بین مشرکین حامیانی بیابم که اهل بیتم را حمایت کنند، و در عبارتی بدین صورت آمده که دانستم که این کار من به تو ضرر نمی­رساند؛ چون الله، رسولش و مؤمنان را یاری می­دهد، در آن وقت عمر**س** گفت: مرا رها کن تا گردن این منافق را بزنم. رسول الله **ج** فرمود: «إِنَّهُ قَدْ شَهِدَ بَدْرًا، وَمَا يُدْريكَ لَعَلَّ اللهَ أَنْ يَكُونَ قَدِ اطَّلَعَ عَلَى أَهْلِ بَدْرٍ، فَقَالَ: اعْمَلُوا مَا شِئْتمْ فَقَدْ غَفَرْتُ لَكُمْ»: «او در بدر حاضر بود و تو چه می­دانی. الله تعالی خود آگاه به احوال اهل بدر است که در موردشان فرمود: هر چه می­خواهید انجام دهید که من از شما در گذشته و شما را بخشیدم». این گناه بزرگ را خداوند به سبب حضور در بدر به او بخشید. و این دلیل است که الله تعالی به سبب حسنات بزرگ، گناهان بزرگ را می­بخشد و همه­ی مؤمنان به وعد و تهدیدات الله تعالی ایمان دارند. چنان­که رسول الله **ج** می­فرماید: «مَنْ كَانَ آخِرُ كَلَامِهِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ دَخَلَ الْجَنَّةَ»:[[11]](#footnote-11) «کسی که آخرین کلامش در دنیا لا اله الا الله باشد داخل بهشت می­شود.» و امثال این­گونه وعده­ها بدین صورت است: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَأۡكُلُونَ أَمۡوَٰلَ ٱلۡيَتَٰمَىٰ ظُلۡمًا إِنَّمَا يَأۡكُلُونَ فِي بُطُونِهِمۡ نَارٗاۖ وَسَيَصۡلَوۡنَ سَعِيرٗا١٠﴾ [النساء: 10] «بی­گمان کسانی که اموال یتیمان را به ناحق و ستمگرانه می­خورند افگار آتش در شکم­های خود می­ریزند و در روز قیامت با آتش سوزانی خواهند سوخت».

﴿فَمَن يَعۡمَلۡ مِثۡقَالَ ذَرَّةٍ خَيۡرٗا يَرَهُۥ٧ وَمَن يَعۡمَلۡ مِثۡقَالَ ذَرَّةٖ شَرّٗا يَرَهُۥ٨﴾ [الزلزلة: 7-8] «هرکس به اندازه­ی یک ذره خیری انجام دهد، آن را خواهد دید و هرکس به اندازه­ی یک ذره شری انجام دهد، به سزایش خواهد رسید.» هنگامی که انسان، بدی­ها و نیکی­هایش جمع می­گردد، هرچند به خاطر بدی­هایش استحقاق عقاب و سزا را دارد لکن الله تعالی به خاطر حسناتش او را ثواب می­دهد و خوبی­های مؤمن به خاطر آنچه که از وی صادر می­شود، باطل نمی­گردد. تنها خوارج عقیده دارند که خوبی­های انسان به واسطۀ ارتکاب گناهان کبیره نابود می­گردد. و معتزله معتقدند که انسان با ارتکاب گناهان کبیره جاودانه در آتش می­ماند و به واسطۀ شفاعت یا چیز دیگر از آتش خارج نمی­گردد و مرتکب گناه کبیره چیزی از ایمان برایش باقی نمی­ماند و با انجام آن از مرتبۀ ایمان خارج می­گردد.

این گفته­ها نظراتی فاسد و مخالف کتاب الله، سنت متواتر و اجماع صحابه می­باشند.

اهل سنت به عصمت غیر انبیاء قائل نیستند

اهل سنت و جماعت و ائمه­ی دین معتقدند که هیچ یک از صحابه، یا نزدیکان پیامبر **ج**، یا سبقت جویندگان در دین و یا بقیۀ مؤمنان معصوم نیستند. بلکه معتقدند که جایز است گناه از آن­ها صادر شود[[12]](#footnote-12) و الله تعالی به واسطه­ی توبه، گناهان­شان را می­بخشد و درجات­شان را بالا می‌برد و به واسطۀ حسنات، گناهان­شان را محو، یا به واسطۀ اسباب دیگر آن­ها را می‌بخشد. چنان­که می­فرماید: ﴿وَٱلَّذِي جَآءَ بِٱلصِّدۡقِ وَصَدَّقَ بِهِۦٓ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُتَّقُونَ٣٣ لَهُم مَّا يَشَآءُونَ عِندَ رَبِّهِمۡۚ ذَٰلِكَ جَزَآءُ ٱلۡمُحۡسِنِينَ٣٤ لِيُكَفِّرَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ أَسۡوَأَ ٱلَّذِي عَمِلُواْ وَيَجۡزِيَهُمۡ أَجۡرَهُم بِأَحۡسَنِ ٱلَّذِي كَانُواْ يَعۡمَلُونَ٣٥﴾ [الزمر: 33-35] «کسانی که حقیقت و صداقت را با خود آورده­اند و کسانی که حقیقت و صداقت را باور داشته­اند آنان پرهیزکارن واقعی هستند. هرچه بخواهند برای­شان در پیشگاه خداوند آماده است، این پاداش پرهیزکاران است. که خداوند بدترین کارهای ایشان را می­بخشد، و آنان را برابر نیکوترین کارهای­شان پاداش عطا می­­نماید» و باز می­فرماید: ﴿حَتَّىٰٓ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُۥ وَبَلَغَ أَرۡبَعِينَ سَنَةٗ قَالَ رَبِّ أَوۡزِعۡنِيٓ أَنۡ أَشۡكُرَ نِعۡمَتَكَ ٱلَّتِيٓ أَنۡعَمۡتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَٰلِدَيَّ وَأَنۡ أَعۡمَلَ صَٰلِحٗا تَرۡضَىٰهُ وَأَصۡلِحۡ لِي فِي ذُرِّيَّتِيٓۖ إِنِّي تُبۡتُ إِلَيۡكَ وَإِنِّي مِنَ ٱلۡمُسۡلِمِينَ١٥ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ نَتَقَبَّلُ عَنۡهُمۡ أَحۡسَنَ مَا عَمِلُواْ وَنَتَجَاوَزُ عَن سَيِّ‍َٔاتِهِمۡ فِيٓ أَصۡحَٰبِ ٱلۡجَنَّةِۖ وَعۡدَ ٱلصِّدۡقِ ٱلَّذِي كَانُواْ يُوعَدُونَ١٦﴾ [الأحقاف: 15-16] «تا زمانی که به کمال رشد عقلانی می­رسد و به چهل سالگی پا می­گذارد و می­گوید: پروردگارا به من توفیق عنایت فرما تا شکر نعمتی را به جای آورم که به من و پدر و مادرم ارزانی داشته­ای و کارهای نیکویی را انجام دهم که می­پسندی و مایۀ خشنودی تو است. فرزندانم را صالح گردان و صلاح و نیکویی را در میان دودمانم تداوم بخش. من به سوی تو توبه می­کنم و از زمرۀ مسلمانان و تسلیم شدگانم. آنان کسانی هستند که کارهای خوب­شان را می­پذیرم و کلیۀ اعمال نیک­شان را همسان نیک­ترین آن­ها می­گیریم، و همچون سایر بهشتیان از بدی­ها و گناهانشان در می­گذریم. این وعدۀ راستی است که پیوسته بدیشان داده می­شود».

اجتهاد

دانشمندان دینی ما معتقدند که انبیاء الهی صلوات الله علیهم از اصرار کردن بر گناهان معصومند ولی صدیقین، شهداء و صالحین معصوم نیستند و این­ها در مورد گناهانی است که به حقیقت تحقق می­یابند، اما آنچه که در مورد آن اجتهاد شده باشد گاهی به هدف رسیده و گاه مرتکب خطا شده­اند. اگر در اجتهاد به حق رسیده باشند، دارای دو اجر و پاداش هستند ولی اگر در نتیجه­ی اجتهاد، خطا کرده باشند باز هم به خاطر اجتهادشان پاداش خواهند برد و خطای­شان مشمول عفو الهی است در حالی که اهل ضلالت و گمراهی خطا و گناه را ملازم هم می­دانند. گاه در موردشان غلو و افراط می­کنند و آن­ها را معصوم می­دانند، گاه در حق­شان کوتاهی و ظلم می‌نمایند و گویند آن­ها به خاطر خطا، اهل بغی می­باشند. حال آن­که اهل علم و ایمان آن­ها را معصوم و گناهکار نمی­دانند.

ظهور گروه­های افراطی در خلافت علی و ارشادات رسول اکرم **ج** گروه‌های متعدد اهل بدعت و ضلالت از این جهت متولد گشته‌اند (جمله نامفهوم است). گروهی سلف صالح را سب و لعن می­کنند؛ چون معتقدند آن­ها مرتکب گناه شده­اند و هرکس آن کارها را انجام دهد مستحق لعنت است. گاه آن­ها را فاسق می­نامند یا تکفیر می­­کنند. چنان­که خوارج علی بن ابی طالب، عثمان بن عفان و دوستداران­شان را سب و لعن می­کنند و آن­ها را مستحق قتل و کشتار می­دانند، در حالی که خودشان همان کسانی هستند که رسول الله **ج** در موردشان فرموده است: «يَحْقِرُ أَحَدُكُمْ صَلَاتَهُ مَعَ صَلَاتِهِمْ وَصِيَامَهُ مَعَ صِيَامِهِمْ يَقْرَءُونَ الْقُرْآنَ لَا يُجَاوِزُ تَرَاقِيَهُمْ يَمْرُقُونَ مِنْ الْإِسْلَامِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنْ الرَّمِيَّةِ»: «هرکدم از شما نمازش را در مقایسه با نمازشان و روزه­اش را در مقابل روزه­ی ایشان کم می­بیند. قرآن می­خوانند ولی از حنجره­های­شان پایین­تر نمی­رود. آن­گونه که تیر از کمان خارج می­گردد، آن­ها نیز از اسلام خارج می­شوند.» و باز رسول الله **ج** می‌فرماید: «تَمْرُقُ مَارِقَةٌ عِنْدَ فُرْقَةٍ مِنْ الْمُسْلِمِينَ يَقْتُلُهَا أَوْلَى الطَّائِفَتَيْنِ بِالْحَقِّ»:[[13]](#footnote-13) «هنگامی که تفرقه در مسلمانان پدید آید گروه خاصی از آن­ها جدا می­شود آن وقت مسلمانان دو طایفه شده­اند. بهترین­شان با آن­ها می‌جنگد» و این همان مارقینی هستند که بر علی بن ابی طالب خروج کردند. و کسانی را که ولایت و سرپرستی او را قبول کردند، تکفیر نمودند. در آن زمان مسلمانان دو دسته شده بودند، دسته­ای همراه علی و دسته­ای دیگر همراه معاویه بودند. علی و اصحابش با آن دسته­ی جداشده از مسلمانان جنگیدند و امور به همان صورت که رسول الله **ج** خبر داده بود، واقع شد. در همین رابطه از رسول الله **ج** روایت است که به فرزندش حسن فرمود: «إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ وَلَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُصْلِحَ بِهِ بَيْنَ فِئَتَيْنِ مِنْ الْمُسْلِمِينَ عَظِيمَتَيْنِ»:[[14]](#footnote-14) «این فرزند من آقا و سید است. بزودی الله تعالی به وسیله­ی وی بین دو طائفه­ی بزرگ از مسلمین صلح ایجاد خواهد کرد.» همان­گونه نیز شد. الله تعالی به واسطۀ او بین دسته­ی علی و معاویه صلح ایجاد نمود.

رسول الله **ج** حسن را به واسطۀ این صلحی که به دست او ایجاد شد مدح می­کند و او را سید می­نامد؛ چون آنچه را حسن انجام داده، الله و رسولش دوست دارند و مورد رضای آن­هاست. و اگر امر خلاف این بود؛ یعنی جنگ و دعوای ایجاد شده بین مسلمین همان چیزی بود که الله تعالی و رسولش به آن فرمان داده بودند، نمی­بایستی رسول الله **ج** حسن را به خاطر ترک این امر مدح می­کرد چون در آن وقت حسن ترک امور واجبی را که الله انجامش را دوست دارد، کرده بود و این نص صریح، به صراحت اعلام می­دارد که آنچه حسن انجام داده قابل ستایش و مشمول رضای الله و رسولش می­باشد. در صحیح بخاری آمده که رسول الله **ج** حسن **س** را بر رانش گذاشته بود و اسامه پسر زید **ب** را نیز در آغوش داشت و فرمود: «اللهم اني احبهما و احب من يحبهما»[[15]](#footnote-15): «بار الها من این دو نفر را دوست دارم و دوست می­دارم کسی که آن­ها را دوست بدارد.» و این حدیث هم باز از جمله دلایلی است که رسول الله **ج** به وسیلۀ آن محبتش را در آن نسبت به حسن اظهار داشته است. حسن و اسامه **ب** در میان مردم در انجام کاری که رسول الله **ج** حسن را به خاطر آن مدح نمود، راغب­تر بودند و نسبت به آنچه رسول الله **ج** با آن مخالفت داشت، نفرت­شان بیشتر بود. این مسئله نشان می­دهد که از دید رسول الله **ج** طرفین جنگ صفین به مانند خوارج نیستند که به کشتارشان امر نماید، ولی در مورد این­ها امر با یکی نمی­نماید بلکه صلح ایجاد شده در بین­شان را می­ستاید و به همین دلیل نیز صحابه و ائمه در صحت جنگ با خوارج اتفاق دارند. از موضع­گیری امام علی **س** نیز پیداست که از جنگ با خوارج مسرور بود و از جمله روایت او از پیامبر **ج** است که دستور به جنگ با آن­ها را می­دهد و این چیزی است که از عملکردش هم پیداست. اما در مورد جنگ صحابه در آثار رسول الله **ج** روایتی وجود ندارد و علی نیز نسبت به وقوع آن مسرور نبوده است بلکه آنچه معلوم می­باشد، این است که ایشان محزون و نارحت از انجام آن بوده است و آرزو داشته که ای کاش واقع نمی­شد. رسول الله **ج** از بعضی تشکر کرد. و دو دسته درگیر مابین صحابه را از کفر و نفاق بری داشته و اجازه­ی ترحم و عطوفت را نسبت به کشتگان طرفین داده است و نمونه­های دیگر نیز از این قبیل هستند که اتفاق علی و دیگران از صحابه را در مورد این­که طرفین درگیر، مؤمن بوده­اند، می­رساند. و قرآن گواهی می­دهد که جنگ واقع شده در بین مؤمنان، آن­ها را از ایمان خارج نمی­گرداند. ﴿وَإِن طَآئِفَتَانِ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٱقۡتَتَلُواْ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَاۖ فَإِنۢ بَغَتۡ إِحۡدَىٰهُمَا عَلَى ٱلۡأُخۡرَىٰ فَقَٰتِلُواْ ٱلَّتِي تَبۡغِي حَتَّىٰ تَفِيٓءَ إِلَىٰٓ أَمۡرِ ٱللَّهِۚ فَإِن فَآءَتۡ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَا بِٱلۡعَدۡلِ وَأَقۡسِطُوٓاْۖ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُقۡسِطِينَ٩ إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ إِخۡوَةٞ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَ أَخَوَيۡكُمۡۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ لَعَلَّكُمۡ تُرۡحَمُونَ١٠﴾ [الحجرات: 9-10] «هرگاه دو گروه از مؤمنان به جنگ پرداختند، در میان آنان صلح برقرار سازید. اگر یکی از آن­ها در حق دیگری ستم کند و تعدی ورزد با آن دسته­ای که ستم می­کند و تعدی می­ورزد، بجنگید تا زمانی که به سوی اطاعت از فرمان خدا برمی‌گردد و حکم او را پذیرا می­شود. هرگاه بازگشت و فرمان خدا را پذیرا شد میان ایشان دادگرانه صلح برقرار سازید و عدالت را به کار ببرید چرا که خداوند عادلان را دوست دارد. مؤمنان برادر یکدیگرند، پس میان برادران خود صلح و صفا برقرار دارید و از خداوند ترس و پروا داشته باشید، تا به شما رحم شود» الله تعالی در این آیات با وجود جنگ و تجاوز باز هم آن­ها را مؤمن و برادر هم می­داند.

جواب سؤال سوم:

حدیث مذکور که می­گوید: «اذا اقتتل خليفتان فاحدهما ملعون» «هنگامی که دو خلیفه با هم جنگیدند یکی از آن دو ملعون است» از دروغ‌های ساخته شده است و هیچ­کدام از علمای حدیث آن را روایت نکرده­اند و در هیچ­کدام از کتاب­های تدوین شده در زمینۀ حدیث که مورد اعتماد است، وجود ندارد.

آیا معاویه ادعای خلافت داشته است؟

معاویه**س** نیز ادعای خلافت نداشته است و هنگامی که با علی**س** جنگید به این خاطر نبوده که او خلیفه است و حتی خود را مستحق آن نیز ندانسته و این امور در مورد او ثابت است. خود معاویه نیز برای کسی که این سؤال را از وی کرده این مسئله را توضیح داده است. معاویه و اصحابش جنگ را بر علی **س** و یارانش آغاز نکرده­اند و برتری طلبی ننموده­اند، بلکه علی **س** و یارانش آن هنگام که رأیش بر این قرار گرفت زیرا اطاعت و بیعت کردن­شان با علی واجب بود؛ چون نباید مسلمین غیر از یک خلیفه داشته باشند و آن­ها نیز از اطاعت علی خارج و از ادای این واجب امتناع نمودند و نیز اهل شوکت و قدرتند رأیشان بر این قرار گرفت که با آنها بجنگند تا این واجب را ادا نمایند و اطاعت و جماعت حاصل آید. طرف معاویه و اصحابش بر این باور بودند که این امر بر آن­ها واجب نیست و اگر به این خاطر کشته شوند مظلوم بوده­اند؛ چون عثمان**س** به اتفاق مسلمین مظلوم کشته شده و قاتلانش نیز در لشکر علی**س** بودند و قدرت­شان نیز در آن لشکر غالب و ظاهر بود و اگر از اطاعت امتناع نکنیم بر ما ظلم می­کنند و بر علیه ما نیز تجاوز خواهند کرد و برای علی نیز ممکن نیست که تجاوز آن­ها را دفع کند، چنان­که نتوانست از عثمان**س** نیز دفاع نماید و بر ما واجب است که با خلیفه­ای بیعت کنیم که انصاف را در مورد ما رعایت کند و قادر به رعایت آن هم باشد. افراد جاهلی در بین هر دو دستۀ مخالف موجود بودند که ظن و گمان بد نسبت به علی و عثمان**ب** داشتند که الله تعالی عثمان و علی را از آن بری داشته است. ظن و گمان­شان در مورد علی **س** این بود که دستور به قتل عثمان **س** صادر کرده است و علی سوگند می­خورد در حالی که بدون سوگند نیز علی صادق و راستگو است و حتی به کشتن عثمان هم میل نداشته است و این مسئله بدون شک و تردید در مورد علی معلوم و صحیح است اما این مسائل را افرادی از دوستداران و دشمنان علی شایع می­کردند. دوستدارانش از این کار قصدشان طعنه زدن به عثمان بود به این­که او مستحق کشتن بود و علی **س** امر به کشتن وی صادر نموده است. و دشمنانش با این کار می­خواستند به علی **س** ایراد بگیرند که او بر کشتن خلیفه­ی مظلوم و شهید، قاتلان را یاری نموده است؛ چون صبر کرده و از او دفاع ننموده است و در دفاع از وی خون مسلمانی ریخته نشده است. پس چگونه باید او را اطاعت کرد؟! و نمونه­های دیگر از این مسائل که منحرفین از طرفداران عثمانیه و علویه به آن دامن می­زدند و آن را سبب تحلیل مسائل قرار می­دادند. اما هر دو دسته از طرفین به این امر اقرار داشتند که معاویه **س** همتای علی **س** نیست و در صورت امکان خلافت علی، جایز نمی­دانستند دیگری خلیفه باشد؛ چون فضیلت و سبقت علی **س** در اسلام، علم، دین، شجاعت و دیگر فضائل او بر همگان آشکار و معلوم بود، چنان­که فضائل دیگر برادرانش چون ابوبکر، عمر و عثمان و بقیۀ اصحاب **ش** آشکار بود و از اهل شورا غیر از او و سعد بن ابی وقاص کسی نمانده بود. سعد نیز این امر را ترک نموده و این امر منحصر در عثمان و علی **ب** بود و آن هنگام که عثمان وفات نمود فرد معینی جز علی **س** برای این امر باقی نمانده بود. و تنها شر و فتنه به سبب قتل عثمان **س** روی داد که این امر باعث قوت گرفتن اهل ظلم و عدوان و ضعف اهل علم و ایمان گردید تا جایی که این تفرقه و اختلاف به جایی رسید که اطاعت کردن از دیگری بهتر از اطاعت کردن از وی شد و به خاطر همین مسائل است که الله تعالی به جماعت و ائتلاف امر می­کند و از تفرقه و اختلاف نهی می‌نماید. در همین مورد گفته­اند: «ما يكرهون في الجماعة خير مما يجمعون من الفرقة»: «آنچه در جماعت موجب ناخرسندی است از آنچه در تفرقه موجب خرسندی است بهتر است».

حدیث عمار

جواب سؤال سوم:

اما در مورد حدیثی که رسول الله **ج** به عمار**س** می­فرماید: «تَقْتُلُكَ الْفِئَةُ الْبَاغِيَةُ»: «گروهی باغی تو را می­کشند.» گروهی از اهل علم بر آن خرده گرفته­اند اما مسلم آن را در صحیح خود آورده است و در بعضی از نسخه‌های بخاری نیز موجود است. بعضی آن را تأویل کرده­اند و گفته­اند منظور از باغی، طالبان خون عثمانند. چنان­که گفته­اند: «نبغي ابن عفان بأطراف الأسل»: «ما با لبه­های تیز شمشیر طالب خون عثمان هستیم.» اما این تأویل صحیح نیست بلکه آنچه رسول الله **ج** گفته همان صحیح است و در این­که عمار را گروه باغی کشتند با آنچه ذکر کردیم منافات ندارد؛ چون این امر همان­گونه است که الله تعالی می­فرماید: ﴿وَإِن طَآئِفَتَانِ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٱقۡتَتَلُواْ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَاۖ فَإِنۢ بَغَتۡ إِحۡدَىٰهُمَا عَلَى ٱلۡأُخۡرَىٰ فَقَٰتِلُواْ ٱلَّتِي تَبۡغِي حَتَّىٰ تَفِيٓءَ إِلَىٰٓ أَمۡرِ ٱللَّهِۚ فَإِن فَآءَتۡ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَا بِٱلۡعَدۡلِ وَأَقۡسِطُوٓاْۖ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُقۡسِطِينَ٩ إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ إِخۡوَةٞ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَ أَخَوَيۡكُمۡۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ لَعَلَّكُمۡ تُرۡحَمُونَ١٠﴾ [الحجرات: 9-10] «هرگاه دو گروه از مؤمنان به جنگ پرداختند، در میان آنان صلح برقرار سازید. اگر یکی از آن­ها در حق دیگری ستم کند و تعدی ورزد با آن دسته­ای که ستم می­کند و تعدی می­ورزد، بجنگید تا زمانی که به سوی اطاعت از فرمان خدا برمی­گردد و حکم او را پذیرا می­شود. هرگاه بازگشت و فرمان خدا را پذیرا شد میان ایشان دادگرانه صلح برقرار سازید و عدالت را به کار ببرید چرا که خداوند عادلان را دوست دارد. مؤمنان برادر یکدیگرند، پس میان برادران خود صلح و صفا برقرار دارید و از خداوند ترس و پروا داشته باشید، تا به شما رحم شود».

علی­رغم کشتار و بغی، آنان را مؤمنانی می­داند که برادر یکدیگرند و علی رغم این­که به جنگ گروه باغی دستور می­دهد، آن­ها را مؤمن می­خواند. بنابراین این­طور نیست که هر چیزی که بغی، ظلم یا تجاوز باشد، باعث خروج از ایمان و موجب لعن گردد. خصوصاً اگر این امر در مورد کسانی باشد که جزو بهترین امت اسلام مربوط به خیر القرون هستند.

تقسیم‌بندی مربوط به اهل بغی

کسانی که باغی، ظالم یا متعدی و تجاوزگر باشند و یا مرتکب گناهی شوند، به دو دستۀ کلی تقسیم می­شوند: یا اهل تأویل می­باشند یا اهل تأویل نیستند. دسته­ی اول که اهل تأویلند و مجتهد می­باشند، اهل علم و دینند و از جمله کسانی می­باشند که اجتهاد نموده­اند، بعضی از آن­ها معتقد به حلال بودن اموری شده­اند و بعضی همان امور را حرام دانسته­اند. چنان­که بعضی از آن­ها تعدادی از انواع نوشیدنی­ها، بعضی دیگر تعدادی از معاملات ربوی و گروهی نیز عقود تحلیل و متعه و امثال این­ها را حلال دانسته­اند. این امر و نمونه­هایی همچون آن­ها را از بهترین علمای سلف نقل کرده­اند. این دسته از مجتهدین اهل تأویل و تفسیر غایت امرشان این است که دچار خطا شده­اند. الله تعالی می­فرماید: ﴿رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذۡنَآ إِن نَّسِينَآ أَوۡ أَخۡطَأۡنَاۚ﴾ [البقرة: 286] «پروردگارا اگر فراموش کردیم یا به خطا رفتیم ما را به خاطر آن مؤاخذه مکن». و در صحیح وارد است که الله تعالی این دعا را مستجاب گردانیده است. و در جای دیگر از داود و سلیمان علیهما السلام خبر می‌دهد که آن­ها هردو در موردی حکم کردند و یکی از آن­ها را به علم و حکمت تخصیص می­گرداند علی­رغم این­که هر دوی آن­ها را به واسطۀ علم و حکمت می­ستاید. پس اگر یکی از آن­ها چیزی را بر خلاف آنچه مجتهد دیگر فهم کرد، فهمید؛ بدین سبب ملامت نمی­شود و این امر مانعی برای دین­داری و علمش نیست هر چند اگر آن را به صورت واقعی می­دانست و باز همان­گونه که خود فهمیده بود، حکم می­کرد، گناه و ظلم بود و اصرار بر آن باعث فسق می­شد لکن هرگاه به ضرورت، تحریم آن را دانست، حلال دانستنش کفر خواهد بود. بغی از این مقوله است. اما هنگامی که باغی، مجتهد و اهل تفسیر و تأویل باشد و برایش مشخص و معلوم نگردد که او بغی نموده است بلکه خود را بر حق می­دانست، هر چند در عقیده­اش دچار خطا گشته، نباید او را باغی خواند تا چه رسد به این­که این امر موجب فسق او باشد و کسانی هم که می­گویند: باید با اهل بغی صاحب تأویل جنگید در مورد جنگ­شان با آن­ها می­گویند که جنگ ما با آن­ها برای برطرف کردن ضرر بغی آن­هاست و این جنگ را عقوبتی در مقابل کارشان نمی­دانند بلکه آن را وسیله­ای برای منع کردن تعدی و تجاوز به حساب می­آورند و می‌گویند که آن­ها بر عدالت باقی مانده­اند و فاسق نیستند و آن­ها را همچون غیر مکلف می­دانند که مسئول اعمال خویش نیستند همان­گونه که کودک، دیوانه، فراموشکار، بیهوش و خوابیده را از تجاوز و تعدی باز می­دارند تا ظلمی از آن­ها صادر نشود حتی مانع از تجاوز حیوانات می­شوند. و به نص قرآن کسی که مؤمنی را به خطا هر چند گناه­کار نیست، بکشد، باید دیه پرداخت نماید. به همین دلیل کسانی که حد شرعی بر آن­ها لازم شده است بعد از آن­که بر آن­ها مسلط شدند امام مسلمین حد شرعی را در موردشان اجرا می­کند، حتی اگر توبه کرده باشند. هرچند توبه کننده از گناه بسان کسی است که گناه نکرده است و باغی اهل تأویل در صورت ارتکاب عملی که موجب حد شرعی گردد در مذهب مالک، شافعی و احمد بر او حد شرعی جاری می­گردد و امثال این­گونه مسائل، متعدد و فراوانند. پس اگر بنا را بر این بگیریم که بدون تفسیر و تأویلی بغی صورت گرفته است، در آن صورت گناهی واقع گشته است و گناه نیز عقوبت آن به واسطۀ سبب­های متعددی چون حسنات محو کننده­ی سیئات و مصائب و گرفتاری­هایی که کفاره­ی گناهان می­باشند و چیزهای دیگر زایل می­گردد. و حال این­که عمار را گروه باغی کشته بدین معنی نیست که حتماً جریان، دامن­گیر معاویه و اصحابش باشد بلکه ممکن است مقصود آن گروه باشند که به او حمله کردند و وی را به قتل رساندند و آن­ها جزئی از سپاهیان بودند و هرکس راضی به کشتن عمار باشد حکم وی همان حکم قاتل عمار است و آنچه معلوم و آشکار است در آن لشکر کسانی چون عبدالله بن عمرو بن عاص **ب** و کسان دیگر بوده­اند که به کشتن عمار راضی نبودند، بلکه همه حتی معاویه و عمرو بن عاص کشتن عمار را انکار کردند. روایت است که معاویه کشتن عمار را بدین­گونه تأویل نمود و گفت: قاتل عمار همان کسی است که وی را به این معرکه آورد، نه کسانی که او را کشتند و علی این تأویل را بدین­گونه رد کرد و گفت: بنابراین در صورت صحت این تأویل ما قاتل حمزه سید الشهداء هستیم و در این جریان شکی وجود ندارد که آنچه علی گفت، صحیح است. اما برای کسی که بخواهد در گفتگوهایی که بین علماء در مناظرات­شان روی داده و حال آن­که بین آن­ها جنگ و قتال و تسلط نیز مطرح نبوده بنگرد، تأویلاتی از نصوص را در کلام آن­ها می­بیند که به درجات زیاد ضعیف­تر از تأویل معاویه است.

هرکس این تأویل را بپذیرد رأی او این نخواهد بود که معاویه قاتل عمار است، بنابراین او را باغی نمی­داند هر چند در نفس امر و واقع باغی باشد؛ او اهل تأویلی است که دچار خطا شده است.

آیا با قاتل عمار باید جنگید؟

در بین فقها نیز اتفاق بر این نیست که باید با هرکس که عمار**س** را کشته، جنگید. بلکه دو قول مشهور دارند و طرفدارانش از اکابر صحابه هستند، بعضی از آن­ها نظرشان جنگیدن همراه با عمار و گروه اوست و دسته­ی دیگر معتقدند که باید به طور مطلق از جنگ دست کشید. در هر دو گروه کسانی از سابقین اولین قرار دارند. عمار، سهیل بن حنیف، محمد بن مسلمه، اسامه بن زید، عبدالله بن عمر و امثال آن­ها قرار گرفته­اند و شاید اکثر بزرگان صحابه بر این رأی و نظر بودند که از جنگیدن خودداری نمایند و در هر دو لشکر بعد از علی افضل از سعد بن ابی وقاص موجود نبود که ایشان از جمله­ی قاعدین بود.کسی که معتقد به جنگ و قتال است حدیث عمار را مورد استناد قرار می­دهد؛ چون اگر قاتلان او باغی باشند، الله تعالی فرموده: ﴿فَقَٰتِلُواْ ٱلَّتِي تَبۡغِي﴾ [الحجرات: 9] «با آن دسته که ستم و تعدی می­ورزند بجنگید».

عقیده­ی قاعدین در جنگ و همراهی نکردن­ گروه­های متخاصم

اما کسانی که از جنگیدن خودداری کردند و نظرشان بر این امر بود، به احادیث صحیحی از پیامبر **ج** استناد می­کردند که در هنگام فتنه، نشستن بهتر از جنگیدن است و می­گفتند: این جنگ و امثال آن قتال الفتنه یعنی جنگیدن در هنگام فتنه است چنان­که حدیث صحیح در این زمینه گویا و روشن است و رسول الله **ج** در این مورد دستور به جنگ صادر ننموده و به آن راضی نبوده است بلکه به صلح راضی و به قتال اهل بغی امر کرده است و در این مورد هم نفرموده از همان آغاز کار، جنگ کنید؛ بلکه فرموده: ﴿وَإِن طَآئِفَتَانِ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٱقۡتَتَلُواْ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَاۖ فَإِنۢ بَغَتۡ إِحۡدَىٰهُمَا عَلَى ٱلۡأُخۡرَىٰ فَقَٰتِلُواْ ٱلَّتِي تَبۡغِي حَتَّىٰ تَفِيٓءَ إِلَىٰٓ أَمۡرِ ٱللَّهِۚ فَإِن فَآءَتۡ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَا بِٱلۡعَدۡلِ وَأَقۡسِطُوٓاْۖ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُقۡسِطِينَ٩﴾ [الحجرات: 9] «هرگاه دو گروه از مؤمنان به جنگ پرداختند، در میان آنان صلح برقرار سازید. اگر یکی از آن­ها در حق دیگری ستم کند و تعدی ورزد با آن دسته­ای که ستم می­کند و تعدی می­ورزد، بجنگید تا زمانی که به سوی اطاعت از فرمان خدا برمی­گردد و حکم او را پذیرا می­شود. هرگاه بازگشت و فرمان خدا را پذیرا شد میان ایشان دادگرانه صلح برقرار سازید و عدالت را به کار ببرید چرا که خداوند عادلان را دوست دارد».

الله تعالی فرمان شروع جنگ را نداده است بلکه دستور داده است، هرکس بغی علیه او انجام گیرد با آن که بغی کرده، بجنگد چون در آن صورت قتل و کشتن هر باغی واجب می­شود؛ چون اکثر مؤمنان و غالب مردم مرتکب بغی و ظلم هستند. بلکه وقتی دو طایفه از مؤمنان جنگیدند واجب این است که بایستی در بین آن­ها اصلاح ایجاد کرد و با هیچ­کدام از آن­ها مأمور به جنگیدن نیستند و اگر بعد از آن یکی از آن­ها بغی کرد، کشته می­شود چون جنگ را ترک نمی­کند و اصلاح را واجب نمی­داند و شرش جز با جنگیدن دفع نمی­گردد. در آن وقت جنگیدن با او به منزلۀ جنگ با تجاوزگری است که به جان و مال مردم دستبرد می­زند و ظلمش از دیگران تنها با جنگیدن دفع می­شود. چنان­که رسول الله **ج** فرمودند: «من قتل دون ماله فهو شهيد وقتل دون دمه فهو شهيد ومن قتل دون دينه فهو شهيد ومن قتل دون حرمته فهو شهيد»: «کسی که به خاطر مال، خون، دین و ناموسش کشته شود، شهید است.» بر این اساس اگر تمام لشکریان باغی باشند در ابتدا نباید با آن­ها جنگید بلکه مأمور به اصلاح در بین آن­ها هستیم و همچنین جنگیدن با آن­ها وقتی که در بین خود دارای اختلاف آراء و در اطاعت و فرمان­برداری ضعیف هستند، جایز نیست. مقصود این است که این حدیث لعن احدی از اصحاب را مباح نمی­کند و موجب فسق او نمی­شود.

جواب سؤال چهارم:

اهل بیت به حمد و ثنای الله هرگز سب نشده و مورد ناسزاگویی واقع نشده­اند.

جواب سؤال پنجم:

حجاج احدی از بنی هاشم را نکشته است تنها از اشراف و بزرگان عرب کسانی را کشته و او با دختر عبدالله بن جعفر ازدواج کرد اما چون فرزندان عبد مناف، بنی هاشم و بنی امیه به این کار راضی نبودند همین امر باعث جدایی بین آن­ها گشت. زیرا آن­ها را همتای هم نمی­دانستند. والله اعلم.

وآخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمين

1. - اخرجه بخاری ومسلم فی صحیحهما وترمذی، ابوداود وابن ماجه فی سننهما واحمد فی مسنده. [↑](#footnote-ref-1)
2. - بخاری، مسلم، ترمذی، نسایی، ابوداود، ابن ماجه و احمد آن را روایت کرده‌اند. [↑](#footnote-ref-2)
3. - بخاری، مسلم، ترمذی، نسایی، ابوداود و امام احمد روایت کرده‌اند. [↑](#footnote-ref-3)
4. - بخاری در المناقب و مسلم در فضائل الصحابه و احمد در مسندش آن را آورده است. [↑](#footnote-ref-4)
5. - بخاری و مسلم در صحیح خویش آن را آورده­اند و ترمذی، ابوداود و ابن ماجه در سنن و احمد در مسندش آن را ذکر کرده­اند.

بنده لفظ یا خالد را در احادیث مشاهده نکردم.(مصحح) [↑](#footnote-ref-5)
6. - به روایت ترمذی و گفته است: حدیثی حسن صحیح است. [↑](#footnote-ref-6)
7. - بنا به مفاد عهدنامه در صورت پناه آوردن مشرکانی که ایمان می­آوردند و به مسلمین می­پیوستند، مسلمانان وظیفه داشتند آن­ها را تحویل دهند، که عمل شد. [↑](#footnote-ref-7)
8. - این حدیث را با این لفظ نه در بخاری و نه در مسلم مشاهده نکردم هرچند الفاظ مشابه آن موجود است. (مصحح) [↑](#footnote-ref-8)
9. - طبرانی این حدیث را روایت کرده اما به قول هیثمی، مرسل است. (مصحح) [↑](#footnote-ref-9)
10. - این روایت صحیح نمی­باشد و ابن جوزی نیز آن را در کتاب الموضوعات خویش آورده است. (مصحح) [↑](#footnote-ref-10)
11. - بخاری و مسلم روایت کرده­اند. [↑](#footnote-ref-11)
12. - برای هیچ شخصی گناه کردن جایز نیست بلکه ممکن است آن­ها نیز گناه کنند. (مصحح) [↑](#footnote-ref-12)
13. - اخرجه بخاری فی الصحیح، نسایی، ابوداوود و ابن ماجه فی سننهم و احمد و مالک فی مساند. [↑](#footnote-ref-13)
14. - بخاری در صحیحش و ترمذی، ابوداود، نسایی و امام احمد آن را روایت کرده اند. [↑](#footnote-ref-14)
15. - در روایات حدیث به این صورت آمده است: «اللَّهُمَّ إِنِّي أُحِبُّهُمَا فَأَحِبَّهُمَا». [↑](#footnote-ref-15)